

گفت‌وگو با استاد محمد احصایی

برای گفت‌وگویی جهت ویژه‌نامه گرافیک خدمت استاد احصایی رسیدیم. در ابتدا قرار شد فقط به تایپوگرافی پرداخته شود ولی بحث کلی‌تر از آن شد و استاد وعده کردند که در وقتی دیگر و میزگردی تخصصی‌تر در این باره به بحث بنشینند. از استاد برای همی مهربانی‌های معلمانه‌اش سپاسگذاریم.

○ جایی که ادبیات و تصویر با همدیگر همسایه‌ترند به نظر تایپوگرافی است؛ یعنی تایپوگرافی، واسطه‌العقدی است بین این دو. می‌شود گفت‌وگو را از اینجا آغاز کرد.

آنجا که ادبیات به تصویر در می‌آید جای بسیار ظریف و جالبی است. با نوشته‌ها در حوزه‌ی خط یا تایپستینگ یا تایپوگرافی یا هر اسمی که روی آن می‌گذارد در چند مرحله می‌شود برخورد کرد. فکر می‌کنم جایی که شما دنبال می‌کنید تصویر کردن ادبیاتی است که در آن علامت‌ها به عنوان علامت‌های قراردادی برای انتقال مفهوم هستند اما من از ابتدا شروع می‌کنم به تشریح این مراحل برخورد.

اولین برخورد ابتدایی‌ترین نوع آن برخوردی است که فقط به دنبال انتقال معنی و مفهوم است. یک خطاط از مهارت و فن خود استفاده می‌کند تا موضوع یا مفهومی را به بهترین و زیباترین شکل بنویسد و ماندگار کند.

دومین برخورد با نگاهی کاملاً زیباشناختی به خط نوشته صورت می‌گیرد زمانی که به عنوان هنری تجریدی یا ابستره یا خط روبه‌رو می‌شویم. مانند



باید ردپایی از خودمان در کارمان باشد

شهرشکاد علم انسانی و ادبیات فرهنگی
پرمال جلی علوم انسانی





آشناست، من حتی افرادی غیر حرفه‌ای را دیده‌ام که با خوشنویسی و خط ارتباط بسیار زیادی برقرار کرده‌اند. برای مثال در نمایشگاهی در فنلاند سیاه‌مشق‌هایم را به نمایش گذاشته بودم و یکی از بازدیدکننده‌ها شیفته‌ی یکی از آنها شده بود. او تعبیر سمفونی را برای آن اثر به کار می‌برد و می‌گفت این حروف و علامت‌ها طوری کنار هم قرار گرفته که یک سمفونی را تداعی می‌کند. او اصلاً نپرسید که معنی این نوشته‌ها چیست و تنها راجع به تصویر به صورت کلی صحبت کرد و انگار نه انگار که من یک خوشنویس هستم و کارم نوشتن برای ارائه مفاهیم و معانی است. این اثر تبدیل شده بود به یک تصویر آبستره، حرفه‌ی او را جویا شدم دیدم مورخ است، کاری که ارتباط مستقیمی با تصویر ندارد...

○ یعنی برخوردی غیر از برخورد نوع اول که فقط به دنبال انتقال معنی و مفهوم است. کاملاً

○ و این برخورد یا مواجهه از نوع دوم است. نگاهی زیبایی‌شناختی به خط به عنوان هنری آبستره.

○ همین‌طور است. البته برخورد یا مواجهه‌ی دیگری با خط نوشته وجود دارد و آن دخالت هنرمندانه یک آرتیست در این علامت‌هاست. هنرمندی که با ظریف اندیشی می‌تواند در نوشته‌هایی که توسط خوشنویسان در طی قرون متمادی به تکامل رسیده، دخل و تصرفی هنرمندانه بکند و به دستاورد جدیدی که دیگر مال خود اوست برسد. یعنی خط نوشته را تبدیل به وسیله‌ی بیان شخصی خودش می‌کند.

در برخورد نوع دوم هنرمند وابسته و متصل به قوم خود و سلسله‌ای است که از قبل به او رسیده. ولی در برخورد سوم هنرمند از این میراث به عنوان یک وسیله استفاده می‌کند به اضافه‌ی این که با نگاه و تأثیر خود

هنرمندی که در طی گذر زمان روی زیبایی تک‌تک حروف و کل حروف کار کرده و به حرف، جدا از مفهوم و معنی و فقط به عنوان شکل‌های تجریدی نگاه می‌کند. به طور مثال خط نستعلیق از ابتدا به این شکل نبوده بلکه با نگاهی آرتیستیک از تلفیق دو قلم دیگر حاصل شده و با گذر زمان هنرمندان با ذوق و علاقه روی این حروف یا علامت‌ها مثل «ی»، «ع»، «ق» و... کار کرده و به تکامل و تعالی زیبایی‌شناختی آن افزوده‌اند. وقتی خوشنویس صاحب ذوق یک کلمه را می‌نویسد، ما جدا از معنی و مفهوم کلمه در وهله‌ی اول از مهارت اجرایی و زیبایی شکل کلمه لذت می‌بریم و نه تنها ما بلکه کسانی که معنی آن کلمه را نمی‌دانند و نمی‌توانند بخوانند و بفهمند نیز لذت می‌برند. شما حتماً با کسانی که اهل هنر هستند و هنرهای بصری را می‌دانند و با خط و خوشنویسی، مواجه شده‌اند برخورد کرده‌اید و برخی از آنها را دیده‌اید که در مقابل یک اثر خوب دل از دست می‌دهند...

○ یاد خاطره‌ای از آقای «قباد شیوا» افتادم، ایشان نقل می‌کردند که وقتی به امریکا رفته بودند در ملاقات با «میلتون گلی زر» در آتلنهای ایشان تعدادی تابلوی خوشنویسی را دیده بودند که سر و ته نصب شده بود، آقای شیوا می‌گفتند من آنها را برداشتم و درست نصب‌شان کردم. نکته قابل توجه این است که این هنرمند متأثر از هنر شرقی اگرچه نمی‌تواند معنی و مفهوم این نوشته‌ها را بفهمد ولی با آنها برخوردی بصری می‌کند و با زبان تجسمی با این خطوط یا فرم‌ها ارتباط برقرار می‌کند.

● این البته یک سلیقه‌ی شخصی است که می‌توان آن را تعمیم داد. آقای «میلتون گلی زر» گرافیکست و هنرشناس بسیار برجسته‌ای است و با زبان تصویر

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



● به نظر می‌آید این اوج استفاده‌ی هنرمندانه از خط و خوشنویسی است. جایی که دیگر خوشنویس از پوسته‌ی یک تک‌نسین خارج می‌شود و با هویت هنرمندانه‌ای دست به آفرینش می‌زند. اما جایگاه خوشنویسی یا خط یا حتی تایپ در یک اثر گرافیکی به کدامیک از انواع برخورد‌هایی که بحث شد نزدیک‌تر است؟

● مواجهه‌ای از نوع چهارم است. گرافیک از خط نوشته برای قصد خاصی بهره می‌گیرد. در این جا گرافیک واسطه‌ای است بین مخاطبانی که قرار است موضوعی را برایشان طرح کرده و مصدر پیام و موضوع باشد او برای طرح این موضوع از تصاویر و علامت‌ها و حروف برای اتقایی بیشتر و بهتر پیام کمک می‌گیرد و از ادبیات و تصویر در کنار یکدیگر استفاده می‌کند. فرض بفرمایید گرافیک می‌خواهد کلمه‌ای را به طور چشمگیر و تأثیرگذار و به سرعت برای مخاطب تعریف کند. یکی از اتو‌ها می‌تواند این باشد که آن کلمه را در اندازه‌ی پوستر متعارف که به مقصود نزدیک‌تر است به ردیف کنار یکدیگر و با یک رنگ بنویسد و در جایی از صفحه که تشخیص می‌دهد می‌تواند نقطه طلایی باشد از رنگ دیگری استفاده کند یعنی از کنتراست رنگ. خوب ما وقتی این برخورد را با خط می‌کنیم چه چیزی را بیان می‌کنیم؟ می‌گوییم هنر گرافیک یا علم گرافیک از خط برای انتقال پیام استفاده می‌کند. این نه می‌تواند برخورد نوع اول باشد که فقط مضمون و محتوا را بخواهد برساند و نه آن برخورد نوع دوم که به طور آستره از هنر قومی خط و خوشنویسی استفاده شده باشد و نه اینکه با موضوع، خصوصی برخورد شده است. چون وقتی که آرتیست با موضوعی خصوصی برخورد می‌کند دیگر به مخاطب عام فکر نمی‌کند. او در واقع با آن خط نوشته خیلی خالص و خصوصی ارتباطی عاطفی برقرار می‌کند و آن خط نوشته باضافه‌ی خودش روی بوم می‌آید بی‌هیچ قصد خاصی و تفاوت یک گرافیک با نقاش سر این واسطه‌گری است بین نوع مخاطب و پیام.

● اگر بگوییم گرافیک در کارهای گرافیکی که یک وسیله ارتباط جمعی است یک واسطه است دور از واقعیت صحبت نکرده‌ایم. اما واسطه‌ای که آرتیست است و می‌تواند این واسطه‌گری را به حد کمال انجام دهد که به کار اصیل و هنری تهنه بزند...

● به نظر می‌آید اگر این برخورد را مثل یکی از انواع برخورد‌ها بدانیم از شان بالایی برخوردار است چرا که کار گرافیک همواره با محدودیت‌هایی همراه است، محدودیت چاپ، نوع کاغذ، محدودیت‌هایی مثل عمومیت مخاطب و... و اگر گرافیک بتواند با این محدودیت‌ها کاری بکند که به کار هنری ناب تهنه بزند شاهکار کرده...

● تعریف گرافیک یک چیز است و اینکه کارش تهنه بزند به هنر ناب یک مسئله دیگر. یک گرافیک بین افرادی که کار می‌کند از یک جامعیت بالنسبه زیادی

برخوردار است و مهم‌ترین آن آشنا بودن گرافیک با هنرهای تصویری است که البته این جامع بودن فقط در شناخت هنرهای تجسمی خلاصه نمی‌شود. برای فن و هنر گرافیک روان‌شناسی، ادبیات، شناخت روحیه‌ی مردم، شناخت موضوع و اینکه چگونه به بهترین شکل از جزئیات گرافیک استفاده شود، لازم است. همه‌ی این‌ها یک طرف قضیه است و کشف امکانات تصویری برای ارائه بهترین نمونه قضیه‌ای دیگر. من کلمه‌ی خلاقیت را به کار نمی‌برم برای اینکه به خلاقیت اعتقادی ندارم و البته بحث مفصلی پشت این اعتقاد هست. اما به کشف و شهود و اینکه چگونه یک چیزی به بهترین نحو ارائه شود قائلیم. اگر گرافیک با همه انواع برخورد‌هایی که با خط برشمریم آشنا باشد توانا‌تر است تا گرافیک که فقط با یک نوع مواجهه با خط آشناست. او اگر با خط نوشته آشنا نباشد، نوشته و تصویر در کارهایش جفت و جور نمی‌شود، مثلاً در مکتب‌هایی مثل مکتب سوییس، با حروف لاتین بیش از بقیه مکتب اروپا کار شده و کارهای‌شان موفق‌تر است. من در طی سال‌های تدریس به این نتیجه رسیدم که درصد کارهای گرافیکی که می‌تواند منحصرأ با خط نوشته ارائه شود به مراتب بیش از کارهایی است که فقط با تصویر ساخته می‌شوند مثلاً می‌شود گفت ۶۰٪ کارهای گرافیک تصویر دارند اما تقریباً صددرصد کارها می‌شود با خط نوشته باشند. به‌ندرت کار گرافیکی را بدون خط نوشته می‌بینم.

● میل‌تون گلی‌زر زمانی گفته بود تایپوگرافی یا خط نوشته آشکارترین عنصر بصری است که یک اثر گرافیکی را از نقاشی جدا می‌کند. فکر می‌کنم حالا می‌شود گفت که همین تایپ است که یک اثر گرافیکی را از نقاشی، عکاسی و حتی کالیگرافی جدا می‌کند. غیر از اینکه تایپوگرافی با شاخه‌های دیگر هنرهای بصری می‌تواند همراه باشد به تنهایی هم هویت دارد و اصلاً تصویری است.

● یعنی تبدیل می‌شود به شکل آشنایی بین بیننده و کسی که خلق کرده است.

● یعنی کسی که بی‌سواد یا ناآشنا به زبان ادبی آن نوشته است بتواند از حال و هوای فرم و شکل واژه مفهوم آن را بفهمد.

● مسئله‌ی جالبی است. من به خاطر تدریس و کار با مسائل معتابه‌ی درباره‌ی حروف برخورد کرده‌ام مثلاً یک کلمه گاهی به تنهایی بسیار کامل است به خصوص برای نشانه. برای لوگوی یک مؤسسه به تنهایی کامل است و نیازی به تصویر ندارد و حتی گاهی یک حرف تنها هم کمال دارد. اینها ظرفیت‌های خط نوشته است که در غرب به آن پی‌برده‌اند و بیشتر از ما استفاده کرده‌اند...

● این حروف به تنهایی سمبل‌هایی قراردادی هستند که اگر حتی غیرتخصصی هم نوشته شوند مفهوم‌اند. مثلاً یک نوسواد یاد می‌گیرد نصف دایره با یک نقطه درون آن می‌شود «ن» و همه آن را «ن» می‌خوانند چه زیبا نوشته شده باشد و چه نازیبا. به هرحال ما با همین تصاویر سمبلیک که

اسمشان را حروف گذاشته‌ایم عالی‌ترین احساس‌ها را در قالب شعر و رمان متقل می‌کنیم و بزرگ‌ترین کتاب‌ها و دایرة‌المعارف‌ها را می‌نویسیم. در هر صورت این حروف دو نوع سازوکار دارند و حامل دو نوع بار هستند یکی همان بار سمبلیک است و ما می‌توانیم با این سمبل‌های قراردادی مفاهیم را رد و بدل کنیم و دیگری بار تصویری این حروف است که برمی‌گردد به نوع خط، فونت، رنگ، اجرا و حتا بافت، چگونگی چیده شدن حروف یک کلمه و... مثلاً ما می‌توانیم واژه «عشق» را طوری بنویسیم که تصویر آن حس نفرت را تداعی کند. البته این نوع مواجهه را ما از خودتان در کلاس‌های طراحی حروف دانشکده آموخته‌ایم. اگر موافق باشید این بحث را بیشتر بشکافیم...

● همان‌طور که می‌دانید در درس خطاطی و گرافیک پروژه‌ای داریم به نام هماهنگی شکل و مفهوم کلمه. در این پروژه دانشجویان مجاز به استفاده از تصویر نیستند و باید طوری با حروف برخورد کنند که تصویر مفهوم واژه هر دو در طرز نوشتن آن به وجود آید در این پروژه گاهی نمونه‌های درخشانی دیده می‌شد، مثلاً برای تصویر «درون» حروف «د»، «ر»، «و» را کوچک کرده و داخل «ن» بزرگ گذاشته بودند و یا برای «لانه» «لا» را شبیه درخت کار کرده بودند و «نه» را مثل لانه‌ی پرندگان بالای آن جاسازی کرده بودند و نقطه نون شده بود تخم پرند.

● به نظر می‌آید این بحث مقدمه‌ی ورود به بحث تایپوگرافی و تایپ ستینگ باشد. ما کم کم از تصویر فاصله می‌گیریم و به انتزاع می‌رسیم. در تایپ، تصویر طبیعی وجود ندارد و یا حضوری بسیار کم رنگ دارد. در هر صورت در تایپ بیشتر با شکل انتزاعی حروف سروکار داریم. یعنی همان سمبل‌های قراردادی که همه می‌شناسیم شان. خطوط گرد؛ کشیده، ایستاده و خوابیده و نقطه‌ها. ما همه عادت کرده‌ایم این شکل‌ها را با نظم خاصی کنار هم‌دیگر ببینیم. سالیان سال براساس خط کرسی خوانده‌ایم و نوشته‌ایم. «الف» بالای خط و «ر» زیر خط و بخشی از «ل» بالای خط و قسمت دیگر زیر خط. اما امروزه این قاعده‌ها و قراردادهای توسط عده‌ای از جوان‌ترها به هم ریخته. احساس می‌کردم به خاطر تأثیر پست مدرنیسم است. در جایی با آقای «فرشید مثقالی» در این باره صحبت می‌کردم که نظر دیگری داشتند. ایشان معتقد بودند که به خاطر فضای منفی حروف و غیرهندسی بودن آنهاست که عده‌ای می‌آیند و درهمشان می‌ریزند. حروف، حشو و زوائد تصویری زیادی دارند و برای یکسان کردن آنها، گروهی آمده‌اند و به عنوان اولین قدم خط کرسی را نادیده گرفته و حروف را در هم ریخته و دوباره ترکیب کرده‌اند. البته در جاهایی به علت

ناپختگی به اصل مفهوم کلمه و ادبیات واژه، لطمه زده، نظر شما چیست؟

● عرض کنم کامپیوتر همه چیز را متحول کرد، به خصوص حروفچینی یا بازی با حروف یا حروف‌نگاری را. ولی این نکته که به ادبیات لطمه زده نکته مهمی است چون این وسیله، دست طراح را در استفاده وسیع از حروف بسیار باز گذاشت تا افق‌های بیکران را به راحتی ببیند و در نوردد. خود این اتفاق فی‌المنه مثبت و مفید است، اما اگر گاهی و جایی کامپیوتر لطمه‌ای زده به‌خاطر استفاده نادرستی است که از آن می‌شود مثل استفاده از اتم یا هر نیروی جدید که در جهت ساخت یا تخریب به کار می‌رود. بنابراین گناه از کامپیوتر نیست، گناه بر عهده‌ی نابلدان است. گاهی ممکن است یک گرافیک‌دان بر خوردی سطحی با آن بکند. این ظاهر قضیه است و بعضی وقت‌ها هم ممکن است تماماً این کار را بکند. نتیجه‌اش این است که در طرز تحریر مطلب تأثیری شگرف ایجاد می‌شود. تصور کنید مقاله‌ای از آدم مهمی با موضوع خاصی را به گرافیک‌دان می‌دهند تا با امکانات وسیع امروزی کار کند. گرافیک‌دان امروزی تأثیر خودش را در آن صفحه‌آرایی می‌گذارد. کاراکتر خاصی را از بین فونت‌ها انتخاب می‌کند و تایپ می‌کند و کار می‌کند. موضوع اصلی بعد از این است که او می‌تواند با ابزاری که در اختیار دارد مقاله یا مطلب را بسیار متغیر و متحول کند و یا حتی تحریف کند. اینجا دیگر گرافیک‌دان فقط یک واسطه نیست که مطلب نویسنده را به دست خواننده برساند. خود او هم در فهم مطلب با کار روی حروف متن دخالت می‌کند. بدون آن که از مطلب حرفی کم و زیاد شود. انگار گرافیک‌دان مطلب را ویرایش و ادیت می‌کند در حالی که اگر متن را به صورت متعارف تایپ می‌کرد برای خواننده بیشتر مورد پسند بود و یا مقاله‌ای که قرار است خبری باشد با نوع صفحه‌آرایی، جنجالی می‌آفریند. مثل این است که قاضی نظر خاصی روی یکی از طرفین دعوا داشته باشد و حتی بی‌گناهی را به اعدام بکشاند. پس امکان کامپیوتر فوق‌العاده است. می‌توانیم نتیجه بگیریم کامپیوتر نه تنها لطمه‌ای نمی‌زند بلکه می‌تواند بسیار مفید باشد و افق‌های متنوعی را مقابل گرافیک‌دان باز کند. و این بستگی دارد به استفاده‌کنندگان از این وسیله. مثلاً تصور کنید برخی از کتاب‌هایی که این روزها در می‌آید با حروفچینی معمولی ارائه شود. چقدر بی‌مزه می‌شود اما گرافیک‌دان می‌آید این کارها را تبدیل به آلبومی می‌کند که می‌توان ورق زد و حتی مطالبش را بخواند و لذت بصری برد. به همین جهت تأکید بر آنکه حتماً الف بالای خط کرسی باشد و زیر خط بحث پیش پا افتاده‌ای است به نظر من. فضاهای مثبت و منفی که در خطوط سنتی ما هست، به زیبایی و خیال‌انگیز بودن کارها بسیار کمک می‌کند.

○ منظور من همان نسخ روزنامه‌ای است که این روزها با تغییراتی در اکثر برنامه‌های گرافیک کامپیوتری قابل استفاده هستند. این حروف فضاهای منفی زیادی دارند که باید یک جوهری مهار شوند و برای همین هم هست که عده‌ای خط کرسی را می‌شکنند که گاهی زیبا و گاهی نازیباست.

● به همین طور است چون زیبایی‌شناسی آنها فرق

می‌کند. مثلاً در شیوه‌ی نستعلیق، خوشنویس هر چقدر هم آدم مهمی باشد، شرایط نستعلیق به او تحمیل می‌شود و نمی‌تواند از قانون زیباشناختی آن عدول کند. مثلاً اگر شما واژه‌ی «ترام» را طوری بنویسید که «م» هم اندازه و کنار «الف» باشد زشت می‌شود. این فضاهای خلوت در خوشنویسی ما بسیار مهم هستند. همچنین کرسی‌بندی‌ها، حالا شما به عنوان گرافیک‌دان این را به هم می‌ریزید. این فقط برای خودش جالب است. یعنی به صرف این که جنبه‌ی این‌ها را به هم ریختید و امضایان زیر آن است زیباست و وگرنه خودش زیبا نیست. بعضی از این روی جلدها را می‌بینم که کمپوزیسیون و یا ترکیب حروفش زشت است ولی وقتی کل صفحه را نگاه می‌کنم به عنوان یک اثر هنری می‌پذیرم.

○ یعنی کل چهارچوب کار را باید دید و بده بستانی که در ترکیب‌بندی وجود دارد...

● بله. البته شاید این در هم ریختگی برای معطوف کردن حواس بیننده است که او را وادار به کشف رمز و راز این حروف کند. کامپیوتر به راحتی توانسته است فاصله‌ی ۲۰۰ ساله چاپ را با سن ده ساله نرم‌افزارها پر کند. فاصله را ببینید! جامعه متحول می‌شود و این نکته بسیار مهمی است. شعار فتوشاپ این است: «تو تصمیم بگیر من اجرا می‌کنم».

و این نشان می‌دهد که اختیار گرافیک‌دان نسبت به گذشته به مراتب بیشتر شده است و وقتی دست طراح باز شد و اختیارش بیشتر شد قضاوت مردم نیز دقیق‌تر و توقع بیشتر می‌شود و این چالش‌ها منتهی به کارهای بهتری خواهد شد.

○ من یکی دو جا دیده‌ام که از خط نستعلیق هم برای تیتراژها در صفحه‌آرایی امروزی استفاده کرده‌اند، نظرتان در این باره چیست؟

● چه اشکالی دارد وقتی گستردگی کار با کامپیوتر را داریم دیگر نستعلیق کهنه دیده نمی‌شود و به عنوان مد مطرح می‌شود. مثل مد در لباس که هر سی، چهل سال باندرکی تغییرات تکرار می‌شود.

○ یاد یکی از نوشته‌های آقای «بهزاد حاتم» در سال‌های دور افتادم که نوشته بودند، الان همه چیز عوض شده به سوی مدرنیترم پیش می‌رویم، و دیگر نمی‌توانیم بر سر در مغازه‌های که دیگر هلالی نیست و حال و هوای بصری فرهنگی و اجتماعی مردم عوض شده با خط نستعلیق بنویسیم.

در صفحه‌آرایی امروزی هم نمی‌شود از نستعلیق استفاده کرد مگر اینکه با رویکردی امروزی با آن مواجه شویم.

● اجازه بدهید این طوری عرض کنم که موضوع، موضوع کنتراست است. یعنی جلب توجه کردن از طریق کنتراست. تصور کنید در جایی مثل میدان محسنی و خیابان میرداماد که همه‌ی مغازه‌ها امروزی هستند، مغازه‌های باحال و هوای معماری قدیم ایجاد شود، چه اتفاقی می‌افتد؟ توی آن راسته این می‌شود، نوآوری. بنابراین نوآوری را باید در یک مجموعه تعریف کرد که یک کنتراست است. این در حالی است که جایی که همه چیز قوس و طاق و هلالی است این نوع معماری ضده است. اما درجایی که شکل‌ها

شکسته شده و مد تعریف دیگری دارد این می‌شود مد.

مد یعنی نوآوری، این را چون از جایش بر می‌دارد دیگر مال خودش است و بستگی دارد به اینکه در کجا استفاده‌اش کند. استفاده از نستعلیق هم همین طور است. اگر در مقطعی از زمان همه نستعلیق را ترک کنند و در لی‌اوت مجله‌ای از نستعلیق استفاده شود این نوآوری است.

بارها از نستعلیق و شکسته نستعلیق برای عناوین کتاب‌ها و موسسات استفاده شده ولی زمانی که برای فرهنگسرای نیوران از شکسته نستعلیق استفاده کردیم، اصلاً شد لوگو. من فقط شکسته نستعلیق را نوشتم و کار دیگری نکردم...

○ استاد سالیان درازی است که در امر آموزش مشغولید. به نظر می‌رسد برخی از دروس اصولی و بنیادی هستند مثل مبانی هنرهای تجسمی و برخی از دروس و واحدها که با گذر زمان کهنه شده‌اند و باید آنها را به روز کرد مثلاً استفاده از برخی انواع چاپ دستی یا حروفچینی دستی که برای دانشجویان، امروزه اتلاف وقت است. در حالی که دانشجویان از واحدهایی ضروری که حتماً باید آموزش ببینند محروم است. در ارتباط با تخصص خودتان در کار آموزش چه تحولاتی را لازم می‌دانید؟

● می‌دانید که با گذر زمان، تحولات سال به سال و حتی ماه به ماه شده است و برای همگامی با این تحولات باید برنامه‌ریزی درسی هم به روز باشد. امکانات روز، امکانات وسایل و بهره‌گیری از وسایل را باید در نظر گرفت و به نیازها و اهداف توجه داشت. امروزه ما در دانشکده قصد داریم کامپیوتر را وسیله‌ی دستی و دائمی یک گرافیک‌دان کنیم، اما امکانات دانشکده اجازه نمی‌دهد که هر کسی روی میزش یک کامپیوتر داشته باشد. نکته‌ی دیگر اینکه برای هر وسیله و امکان نویی که در اختیارمان قرار می‌گیرد باید تعریفی داشته باشیم. طرز استفاده از آن را بدانیم. هر وسیله فرهنگ خودش را دارد. کامپیوتر هنوز جانیافته و عده‌ای از آن نه به عنوان یک وسیله که به عنوان هدف استفاده می‌کنند. یعنی به جای اینکه خودشان فکر کنند از برنامه‌های از پیش طراحی شده‌ی کامپیوتر سوءاستفاده می‌کنند. دانشجویان قبلاً باید با ارزش‌ها و تعریف‌ها و علوم‌ی که باید بگذرانند آشنا باشند و بعد، از کامپیوتر کمک بگیرند. در گذشته‌ها باید برای یکی دو تا اتود یک هفته کار می‌کردم و با کاغذ پوستی و مداد کلی طراحی و چاپ می‌کردم تا به نتایجی برسم ولی حالا دیگر کافیس است که فکر اولیه را طراحی و اسکن کنم و روی مونیتر اتود کنم. فکر و طرح اولیه مهم است نه این که با ذهن خالی پشت کامپیوتر بنشینیم و یک سری از کاراکترها و فونت‌هایی که توی کامپیوتر هست را به هم بریزیم و کوچک و بزرگ کنیم. این دیگر طراحی نیست. باید رذیپایی از خودمان در کارمان باشد نه کامپیوتر. این کمترین کار و سرهم‌بندی کردن است. ذات طرح از خودمان باشد ولی به جای این که از کاغذ و رایید و گراف و مداد و رنگ استفاده کنیم از کامپیوتر کمک بگیریم.